

درس دویست و هشتاد و هشتم: صوت ۳۰۰

نظر مرحوم آخوند در باب اصالة عدم تذکيه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند راجع به اجرا و عدم اجرای اصالة عدم تذکيه مطلبی دارند؛ در ذیل جریان اصل سببی و اصل موضوعی که در صورت وجود اصل موضوعی نوبت به برائت شرعی و عقلیه نمی‌رسد. مثالی که مطرح می‌شود معمولاً مثال به اصالة عدم تذکيه در صورت اشتباه بین مأكول و غیر مأكول و مذکی و غیر مذکی است که با وجود اصالة عدم تذکيه نوبت به برائت شرعی و اصالة الحل نمی‌رسد، زیرا اصل موضوعی در اینجا مبین موضوع برای حکم است و با وجود اصل موضوعی دیگر جایی برای اصل شرعی یعنی اصل حکمی نیست.

اختلاف در معنای تذکيه

بحث راجع به عدم تذکيه یا تذکيه بحثی است که بین آقایان به طور مبسوط مطرح شده است و در معنای تذکيه اختلاف وجود دارد؛ بعضی‌ها تذکيه را به معنای آن طهارت قابله برای حلیة الأکل یا طهارت قابله برای آن طهارت ظاهریه قلمداد و تعریف کرده‌اند و شواهدی هم بر این مسئله هست؛ یعنی آن اثر و آن نوع طهارت خاص و آن نتیجه مانند ذکات که به معنای طهارت مال است یا روایاتی که در باب صید و رمایه دارد که **«ذکاة السَّمک إخراجُهُ حَيًّا مِنَ الْمَاءِ»**^۱ که به معنای تذکيه است در حالی که در سمک فری اوداج معنا ندارد یا **«ذکاة الجَرَادِ أَخْذُهُ»**^۲ این به این معناست. یا اینکه در مورد مال داریم **«ذکاة الجنین ذکاة أمه»**^۳ در مورد فطریه هست که ذکات جنین همان ذکات أم است که به معنای تذکيه است به معنای طهارت است و زکاة به معنای رشد و نمو است و تذکيه به معنای طهارت است **«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي آلِ إِمِّيٍّ نَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو**

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، أبواب الدَّبَائِح، ۳۱ - بابُ أَنَّ ذِکَاةَ السَّمکِ إِخْرَاجُهُ مِنَ الْمَاءِ حَيًّا وَ يَجَلُّ بِغَيْرِ تَسْمِيَةٍ، ص ۷۵، ح ۸، با قدری اختلاف.

۲. الکافی، ج ۶، کتابُ الصَّيْدِ، بابُ الجَرَادِ، ص ۲۲۲، ح ۱:
«عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَكْلِ الْجَرَادِ فَقَالَ: «لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ» ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهُ نَثْرَةٌ مِنْ حَوْتٍ فِي الْبَحْرِ» ثُمَّ قَالَ «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ السَّمَكَ وَالْجَرَادَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَاءِ فَهُوَ ذَكِيٌّ وَالْأَرْضُ لِلْجَرَادِ مَصِيدَةٌ وَلِلسَّمَكِ قَدْ يَكُونُ أَيْضًا.»

ترجمه: «مسعوده بن صدقه گوید: از امام صادق علیه السلام درباره خوردن ملخ پرسیده شد. فرمود: خوردن آن ایرادی ندارد. آن‌گاه فرمود: ملخ، گونه‌ای از ماهی دریایی است. سپس فرمود: علی علیه السلام فرمود: هرگاه ماهی و ملخ را از آب بیرون بیاورند، تذکيه شده است و زمین، دام و تله ملخ است. ماهی نیز همین حکم را دارد.» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۴، أبواب الدَّبَائِح، ۱۸ - بابُ أَنَّ الْجَنِينَ ذِکَاةُ أُمِّهِ ...، ص ۳۶، ح ۲:
«عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمُأْمُونِ قَالَ: «و ذِکَاةُ الْجَنِينِ ذِکَاةُ أُمِّهِ إِذَا أُشْعِرَ وَ أُوبِرَ.»
ترجمه: «از فضل بن شاذان نقل شده است که امام رضا علیه السلام در نامه به مأمون نوشتند: ذبح جنین، ذبح مادر اوست، در صورتی که مو و پشم بر او روئیده باشد.»

عَلَىٰ هِمٍّ ۖ ءَايَتُهُ وَيُزَكِّيهِمْ ۖ»^۱ این تزکیه به معنای رشد است یعنی آنها را رشد می‌دهد. ولی تذکیه به معنای تطهیر است؛ طهارت؛ طاهر کردن.

در این صورت اگر در شبهات موضوعیه امر دایر بشود که آیا فری اوداج شده است یا نه؟ یا اینکه من باب مثال عدالت شرط است، در شرط بودنش حرف نیست، آیا این ذابح عادل بود یا نبود؟ یا مسلمان بود یا نبود؟ در شبهه موضوعیه در اینجا اصالت عدم تذکیه جاری می‌شود. چرا؟ اصل عدم تذکیه به معنای اصل سابق است؛ یعنی حالت سابقه در اینجا لحاظ شده است؛ قبل از اینکه این عمل انجام بگیرد آن طهارت قابله حلیت اکل نبود. آدم گوشت گوسفند زنده را که نمی‌خورد! یا اینکه فرض کنید ماهی در دریا را که نمی‌خورد! باید این محل محل قابل باشد. آن قابلیت بعد از فری اوداج می‌آید بعد از اخراج سمک آن قابلیت حاصل می‌شود. در همین جا مرحوم آخوند عبارتی دارند و می‌فرمایند که اگر مقصود از تذکیه به معنای حلیت اکل است یعنی در اینجا مسئله به آن استصحاب حلیت اکل ممکن است جاری بشود؛ یعنی اجازه ندهد که اصل عدم تذکیه در اینجا بیاید چون بالأخره در زمانی که این گوسفند الآن حی است لحمش هم طاهر است و بعد از اینکه فری اوداج شد و شبهه شبهه موضوعیه است در اینجا همان استصحاب طهارت خود آن لحم در اینجا انجام می‌شود که ایشان فرمودند که ممکن است بگوییم که خود آن لحم در زمان حیات این لا یؤکل است و حتی اگر این طبخ بشود نجس است بلکه باید به واسطه ذبح باشد پس نمی‌تواند اینجا مطرح بشود. علی‌کل حال به عنوان یک شبهه مطرح کرده‌اند.^۲

خب در اینجا چون هنوز آن اثر وجود ندارد شک در شبهه موضوعیه ایجاب اصالة عدم تذکیه را می‌کند این برای شبهه موضوعیه است اما درباره شبهه حکمیه هم از همین قبیل است؛ شک در اینکه آیا این حیوان قابل تذکیه است یا نه؟ شبهه حکمیه است دیگر. شک در اینکه آیا اسلام یا عدالت شرط در تذکیه است یا نه؟ شبهات حکمیه است. شک در اینکه آیا استقبال قبله شرط در تذکیه است؟ اینها همه شبهات حکمیه است. باز در اینجا اصالة عدم تذکیه حاکم است زیرا نفس آن حالت، مسبوق به عدم است و استصحاب آن عدم حالت سابقه که از آن تعبیر به اصالة عدم تذکیه می‌شود حتی در شبهات حکمیه هم در اینجا می‌آید. این بنا بر آن جهتی است که منظور ما از تذکیه آن حالتی باشد که به واسطه آن حالت، حلیت اکل و طهارت ذاتیه مترتب می‌شود.

۱. سوره جمعه (۶۲) آیه ۲. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۶:

«اوست آن خدائی که در میان مردمان درس نخوانده برانگیخته است پیامبری را از خود آنها تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را نمو و رشد بدهد.»

۲. کفایة الأصول، ص ۳۴۹.

حالا اگر تعریف دیگری را برای تذکيه انتخاب کنیم همان طور که خیلی ها قائل به این مسئله شدند که آن عبارت از فری اوداج اربعه است به انضمام بقیه شرائط که بسم الله و استقبال و اسلام ذابح و حدیدیت سکین و از جمله آنها قابلیت محل است اگر این طور باشد مسئله تفاوت پیدا می کند. در شبهات موضوعیه اصالت عدم تذکيه جاری می شود زیرا در آنجا حالت سابقه وجود دارد. فرض کنید شک در استقبال و عدم استقبال در شبهات موضوعی نه شبهات حکمیه ...؛ یک وقت استقبال به عنوان شبهه حکمیه است یعنی در شرطیت استقبال شک داریم، یک وقتی نه در شرطیت استقبال شک نداریم شک داریم استقبال انجام شده یا نشده دلیلش این است شبهه موضوعیه است یا شک داریم فری اوداج اربعه شده یا نشده؟ شک داریم این ذابح مسلمان بوده یا نبوده؟ شبهه داریم این ذابح آیا مسلمان است یا نه؟ در اینجا اصل عدم تذکيه می آید، چرا؟! چون یکی از آن شرائط هم ولو مشکوک باشد آن حالت سابقه که عدم فری اوداج در این زمینه و با این شرائط باشد [باعث اصل عدم تذکيه می شود] چون قبلاً بوده دیگر، عدم فری اوداج در یک هم چنین زمینه ای بوده و این حالت سابقه بوده است و ما استصحاب می کنیم؛ استصحاب عدم فری اوداج در این زمینه با این شرائط پس اصل عدم تذکيه می آید.

کلام در شبهات حکمیه در اینجا هست اینجا محل بحث است که اگر مقصود از تذکيه فری اوداج به انضمام شرائط و **مِنْ جَمَلَتِهَا** قابلیت محل است، در صورت شک مسئله از چه قرار است؟ قاعداً باید بگوییم که اصل عدم تذکيه در اینجا جاری نیست. چرا؟ زیرا در اینجا تحقق آن وصف یا متیقن الثبوت است یا متیقن العدم است مثلاً اگر انسان شک در عدالت ذابح داشته باشد به عنوان شبهه حکمیه یا شک در اسلام، نمی داند که از ناحیه شرع اسلام جزو شرائط هست یا جزو شرائط نیست، پس شبهه حکمیه می شود و وقتی شبهه حکمیه شد مقام، مقام اجمال یا مقام ابهام می شود. در اینجا باید چه اصلی جاری کند؟ حالا فری اوداج اربعه شده استقبال هم شده اما اسلام در اینجا نبود حالا ما شک داریم که آیا اسلام جزو شرائط هست یا نه؟! در اینجا اصل عدم تذکيه جاری نیست چرا جاری نیست؟ چون یا اینکه این تذکيه بدون شرطیت اسلام قطعاً محقق است، پس در اینجا لحم مأكول است و حلیت لحم در اینجا ثابت است، یا آن تذکيه مشروط به اسلام است، قطعاً در اینجا تذکيه محقق نشده است، ما در اینجا حالت سابقه نداریم تا اصل عدم تذکيه را جاری کنیم. چون یا قطعاً اسلام جزو شرایط تذکيه است که اگر هست پس این منع دارد و مأكول نیست، یا اینکه در اینجا اسلام شرط نیست پس این مأكول می شود. اصالة عدم تذکيه در اینجا حذف می شود.

درست مثل استصحاب نهاریت در صورت شبهه حکمیه در مورد استتار قرص؛ در هنگام غروب شبهه این است که آیا استتار قرص موجب انقطاع نهاریت است و نهار تمام می شود یا نمی شود؟ اگر نهار تمام بشود وجوب صلاة بار می شود، افطار صوم در اینجا بار می شود و امثال ذلک. اگر در اینجا استتار قرص تا ذهاب

حمره مشرقیه که تقریباً بیست دقیقه یا یک ربعی شاید بعدش طول بکشد این مدت جزو نهار است، پس برای وجوب صلاّه باید تا ذهاب حمره مشرقیه صبر کرد و برای افطار باید تا آن موقع صبر کرد. حالا آیا ما در اینجا می‌توانیم استصحاب نهاریت در صورت استتار قرص کنیم در حالی که هنوز ذهاب حمره مشرقیه نشده است؟! در اینجا چه اصلی هست؟! شما می‌گویید که استصحاب نهاریت می‌کنیم. شبهه ما در اینجا شبهه حکمیه است؛ اصلاً شبهه شبهه مفهومیه است و نمی‌دانیم در مفهوم نهار ذهاب حمره مشرقیه هم خوابیده یا نخوابیده است. آن وقت شما چه حالت سابقه‌ای را می‌خواهید استصحاب کنید؟!

حالت سابقه در اینجا نداریم. حالت سابقه ما آن است که حکم روی آن موضوع رفته است به عنوان خاص؛ وجوب صوم روی نهار به عنوان نهاریت رفته است. وقتی که نهار مشکوک است که آیا نهار با ذهاب حمره مشرقیه هم هست یا بدون ذهاب حمره مشرقیه هست، در اینجا حالت سابقه برای ما تصور نمی‌شود تا اینکه استصحاب نهاریت در اینجا بکنیم.

اسوء تمسکات به عام در شبهات مصداقیه

مثل اینکه می‌گوییم که **اَکْرَمُ الْعَالَمِ** بعد شما زید را پیدا می‌کنید می‌بینید عمامه سرش هست، شک دارید که آیا عالم است یا عالم نیست. اگر عالم بود وجوب اکرام می‌آید و اگر نبود نمی‌آید. اگر استصحاب عالمیت را بکنید گرچه او عمامه دارد اما معلوم نیست که عالم بوده یا نبوده، حالت سابقه ندارد. این تمسک به عام در شبهه مصداقیه می‌شود. تمسک به عام در شبهه مصداقیه آن هم در شبهه مصداقیه مفهومیه، از اسوء تمسکات به عام در شبهات مصداقیه است.

در اینجا باید چه کرد؟! در اینجا فرمودند که اصل عدم تذکیه در اینجا جاری نیست و وقتی اصل عدم تذکیه جاری نشد، یک اصل در اینجا می‌آید و آن اصل عدم حلیت است الا با شرائط خاصه، این اصل در اینجا می‌آید. یعنی آن عدم حلیتی که قبلاً حالت سابقه داشت شک داریم آیا با وجود این فعل و با وجود این فری و با این شرائط آیا آن در اینجا هست یا نیست؟! آن اصل عدم حلیت است. شبهه از اینجا ناشی می‌شود. بحثی که کردند در مورد قابلیت است و گفته‌اند که شما می‌توانید اصلاً بگویید که اصل عدم تذکیه در اینجا به لحاظ عدم قابلیت جاری می‌شود. در اینکه این حیوان قابل است یا قابل نیست ما اصل عدم تذکیه در اینجا جاری می‌کنیم؛ اصل عدم قابلیت است. می‌گوییم که قابلیت در اینجا چیست؟ قابلیت عبارت از یک وصف اعتباری است که از ازل به این حیوان تعلق می‌گیرد یا تعلق نمی‌گیرد. یعنی همین که حیوان به دنیا می‌آید یا با قابلیت می‌آید یا بدون قابلیت می‌آید. البته راجع به اینکه این وصف برای ماهیت است یا برای وجود، این بحثش را إن شاء الله فردا می‌کنیم. آیا این حیوان که در این دنیا می‌آید با قابلیت است یا بدون قابلیت است؟!

پس حالت سابقه‌ای ما برای این قابلیت نداریم که بگوییم: اصل، عدم قابلیت است و به واسطه اصل عدم

قابلیت حیوان برای تذکیه اصالة عدم تذکیه جاری کنیم. چون عدم قابلیت حالت سابقه بر حیوان نداشته است. از آن وقتی که از شکم مادرش بیرون می آید و شروع به بع بع کردن می کند، از همان موقع با خودش قابلیت را آورده است. این طور نیست که یک برهه ای بگذرد مثلاً چند ساعتی بر این حیوان بگذرد و بعد خدا قابلیت برای تذکیه را به او افاضه کند، نه خیر این طور نیست. از همان وقتی که در شکم مادرش هست در آنجا قابلیت دارد یا عدم قابلیت دارد منتها حالت سابقه ندارد.

تلمیذ: این را نمی شود استصحاب کرد. بر فرض هم بتوانیم این را یک حالت سابقه ای بدهیم ولی نمی توان استصحاب کرد چون استصحاب اثری ندارد.

استاد: استصحاب در اینجا اگر حالت سابقه داشته باشد آن حالت سابقه را به زمان فری اوداج می کشانیم و می گوئیم که این مسئله عدم قابلیت - عدم قابلیت ذاتی - تا زمان فری اوداج موجود بوده حالا به واسطه فری اوداج و سایر شرایط رفع آن قابلیت شده یا نه؟ استصحاب عدم قابلیت موجب عدم تذکیه است.

تلمیذ: چون قابلیت و عدم قابلیت یک امر تکوینی است آن وقت شک دیگر نمی کنیم که می بینیم آیا به سبب فری اوداج آن قابلیت رفع شده یا نشده چون ما فرض کردیم که هر حیوانی یا این است یا آن، فرض کنید یک مورد هم ثابت کردیم که اصل بر وجود مثلاً ...

استاد: آنها می گویند که اعتباری است؛ یعنی شارع اعتبار کرده است.

تلمیذ: منظورم همین این است که شارع تکوین آن موجود را اعتبار کرده است.

استاد: نه، در آن مواردی که شک در قابلیت داریم این مسئله هست مثلاً یک حیوانی مشتبه بین غنم و کلب است و صحبت در این است که آیا به این حیوان قابلیت اعطاء شده یا نشده؟ یعنی فرض بکنیم که ممکن است این قابلیت همراه با این حیوان نیامده باشد شارع به او اعطاء کند؛ شارع یک زمان به او اعطاء بکند و یک زمان نکند، امر در اختیار شارع است و به یکی قابلیت می دهد و به یکی نمی دهد. آن بحثی که احتمالاً جلسه بعد به آن می رسیم این است که اصلاً قابلیت یک مسئله تکوینی است یعنی به عبارت دیگر گرچه از اوصاف وجود است ولی از اوصاف وجود صرف نیست بلکه از اوصاف وجود ماهیت است نه از اوصاف نفس وجود عارض بر ماهیت. مثلاً حرکت از آثار وجود زید است و تا ماهیت زید در خارج متکون نباشد حرکت و قیام هم متکون نمی شود اینها از آثار وجود است ولی من باب مثال ضحک و تعجب و فکر از آثار وجود است ولی از آثار وجود مختصه به ماهیت است؛ حیوان نمی خندد آیا دیده اید حیوان بخندد؟! من که ندیدم!

تلمیذ: میمون می خندد!

استاد: میمون؟! نمی دانم! من ندیدم که بخندد!

ضحک از آثار وجود است ولی از آثار وجود ماهیت است یعنی این اثر از غیر از این ماهیت تراوش

نمی‌کند و غیر از این ماهیت متصف به این اثر نمی‌شود و در اینجا انفکاک بین اوصاف باید کرد.

علی‌کلّ حال با این استصحاب عدم قابلیت ما اصالت عدم تذکیر را در اینجا نمی‌توانیم جاری بکنیم، آن وقت وقتی نتوانستیم جاری بکنیم، در اینجا اصل عدم حلیت می‌آید و این حلیت حالت سابقه دارد. وقتی که این عدم حلیت حالت سابقه داشت می‌بینیم که آیا به واسطه فری اوداج آن عدم حلیت مرتفع شده است یا نه؟ می‌گوییم که این استصحاب این اقتضاء را می‌کند.

مثالی که مرحوم آقای حکیم زدند به آب کر است؛ اگر شخصی نذر کند که حتماً غسل خودش را با آب کر انجام دهد - خیلی دقت کنید در اینجا یک مسلک مخالف با کل اصولیین داریم که همه به اتفاق این مطلب را گفتند که با وجود اصل سببی نوبت به اصل مسببی می‌رسد، این بحث را که همه اصولیین کردند و اصل درستی هم هست این را در این مورد مانحن فیه و موارد دیگر منطبق کردند - حالا با یک آبی غسل می‌کند که غیر مسبوق به کرّیت و لا غیر کرّیت است یعنی نمی‌داند حالت سابقه این آب چه بوده است؛ آیا کر بوده یا حالت سابقه غیر کر دارد؟ یعنی الآن یک مقداری از این آب کم شده و نمی‌داند چقدر آب مصرف کرده است. الآن قطعاً اینکه باقی مانده آب غیر کر است یا آن حوضی که از آن آب برداشته غیر کر است ولی نمی‌داند که قبلاً کر بوده یا نبوده و حالت سابقه ندارد در اینجا چه باید کرد؟ قاعده چیست؟ آیا در اینجا می‌توانید استصحاب غیر کرّیت کنید؟ حالت سابقه ندارد و مشخص نیست. آیا در اینجا استصحاب کرّیت باید بکنیم و بگوییم که غسلش درست است؟! این هم حالت سابقه ندارد چون مشخص نیست. بالأخره این بیچاره باید در اینجا چه کار بکند؟!

در اینجا گفته‌اند که استصحاب عدم غسل با کرّیت را می‌کند. ببینید یک وقتی شما بحث را در خود ماء می‌برید، در اینجا اصل جاری نداریم زیرا حالت سابقه ندارد - خود این مائی که در اینجا هست به عنوان یک استصحاب موضوعی - تا اینکه قبلاً اگر کر بوده استصحاب کرّیت را بکنیم و یا اینکه حالت سابقه این غیر کرّیت بوده آن غیر کرّیت را استصحاب کنیم. استصحاب را روی خود ماء ببرید به مشکل برمی‌خورید و وقتی که استصحاب روی اصل سببی نرفت نوبت به مسببی می‌رسد؛ استصحاب حکمی. قبل از اینکه شما غسل کنید آیا غسل کرده بودید؟! نه، حالت سابقه در شما عدم غسل است؛ عدم غسل با ماء کر؛ همان حالت را من استصحاب می‌کنم؛ حالت خودم را استصحاب می‌کنم نه حالت ماء را، پس این استصحاب، استصحاب حکمی است نه استصحاب موضوعی.

در استصحاب موضوعی که استصحاب کرّیت و عدم کرّیت باشد ما در اینجا به مشکل می‌خوریم اما اگر استصحاب، استصحاب خود مکلف باشد قبل از اینکه این غسل بکند این عدم غسل با کر حالت سابقه داشته، همان را الآن استصحاب می‌کنیم و مشکل حل می‌شود.

و فیه مافیہ! نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که در بحث استصحاب سببی، صحبت در این است که به نفس همان چیزی که مستصحب است همان مستصحب، استصحاب می‌شود به همان وصف و به همان تعلقی که دارد. مثلاً زید در یک زمانی عادل بود و الآن در عدالت او شک می‌کنید الآن ما چه چیز زید را استصحاب می‌کنیم؟ خود عدالت زید را استصحاب می‌کنیم؛ عدالتی که مسبوق به وجود است و این مسبوقیت به وجود را استصحاب می‌کنیم نسبت به بعد. بر این استصحاب صحیح، عدالت و جواز اقتدا و شهادت و امثال ذلک مترتب می‌شود.

در استصحاب سببی و در استصحاب موضوعی باید آن ذات یا آن موضوعی که آن موضوع مستصحب می‌شود آن موضوع خودش متصف به همان وصف باشد که آن وصف در سابق موجود بوده یا موجود نبوده است و بعد آن را ما استصحاب می‌کنیم. در مورد استصحاب کرّیت و عدم کرّیت ماء، ما در اینجا استصحاب سببی نداریم، چرا؟ چون استصحاب ما در اینجا حالت سابقه ندارد؛ ما حالت سابقه این ماء را نمی‌دانیم که آیا کرّیت است که همان را استصحاب کنیم یا عدم کرّیت است که آن را استصحاب کنیم. شما می‌گویید که در اینجا استصحاب سببی منتفی است و به استصحاب سببی و حکمی برمی‌گردد. سراغ جناب غاسل، مغتسل می‌رویم و استصحاب را در مغتسل جاری می‌کنیم بدون توجه به استصحاب سببی که نسبت به ماء است. می‌گوییم که چون این حالت سابقه دارد آن حالت سابقه در اینجا استصحاب می‌شود ولی در اینجا اشکال این است که درست است عدم غسل حالت سابقه دارد ولی همین که این عدم غسل می‌آید تا به اینجا می‌رسد که وقتی به اینجا رسید الآن این در اینجا غسل را انجام داد، این غسلی را که الآن انجام داده است به جای اینکه این غسل تعلق به مغتسل بگیرد به این ماء تعلق گرفته است. یعنی این مائی که الآن در اینجا هست از این ماء این غسل انجام شد. این استصحاب حکمی ما به استصحاب سببی منقلب می‌شود. یعنی این عدم غسل در اینجا که وصف برای مغتسل بود، از وقتی که این غسل می‌کند، این غسل وصف برای مائی می‌شود که الآن این ماء در جلوی ماست.

غسل حالت سابقه ندارد چه حالت سابقه‌ای دارد؟! متوجه اشکال شدید؟! یک وقتی من شک دارم که اصلاً غسل کردم یا نکردم این در اینجا مکلف متصف است و وصف، وصف فاعلی است نه وصف فعلی. فاعل در اینجا حالت سابقه دارد، در اینجا استصحاب عدم غسل جاری است و می‌گوییم که غسل نکردم و باید غسل کنم. یک وقت غسل کردم غسلی را که کردم دیگر نمی‌توانم بگویم که غسل نکردم. کلام در این است که آیا این غسل با آب کر بود یا بدون کر؟ پس این غسل در اینجا برای کر وصف می‌شود. یعنی معلول می‌شود برای همان کر و عدم کر؛ این مائی که در اینجا هست یعنی از حیطة اتصاف به فاعل بیرون می‌آید و خود را به این مائی که الآن در مقابل است می‌چسباند. استصحاب برمی‌گردد استصحاب سببی می‌شود پس شک می‌کنیم که

آیا این غسلی که انجام شده با آب کر بود یا غیر کر! اشکال به حال اول برمی گردد.

یک مثال می زنم؛ یک وقتی شما می گوئید که **اَکْرَمُ زَيْدًا الْعَادِلُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ** شب جمعه می شود می دانید که اکرام فوائد متعدده ای دارد - قسمت ما نشده خدا قسمت کند! - شب جمعه می شود حاج آقا را خانه تان دعوت می کنید مثلاً اکرام کنید. بعد اتفاقاً شب جمعه می آید شما یک چیزهایی از زید شنیدید شک می کنید که آیا این زید عادل است یا نه؟! اکرامش بکنیم یا نکنیم؟! بالأخره غذایی طبخ کردیم و... در اینجا استصحاب سببی می آید؛ آن عدالتی که قبلاً بوده آن عدالت استصحاب می شود و وقتی استصحاب شد وجوب اکرام بر زید بار می شود. این در اینجا خود آن هم اشکال ندارد.

یک وقتی مولا می گوید که زید را در این مجموعه اکرام بکن یا زید را در آن مجموعه اکرام بکن. خود اکرام زید به تنهایی مطرح نیست بلکه می گوئید که می خواهم در این گروه زید باشم یعنی فرض کنید گروهی هست جمعی هست که **مِنْ حَيْثُ الْجُمُعَةِ** برای مولا ملاک است و تک تک آنها ملاک نیستند، مولا می خواهد مثلاً یک الفتی بین چند نفر به وجود بیاورد در ضمن آنها مثلاً زید هم هست که زید [تنها] مفید نیست آنها هم تنها مفید نیستند این زید در ضمن آنها باید باشد. حالا شما شک می کنید که آیا مولا گفته که زید در ضمن این گروه باشد یا زید در ضمن آن گروه باشد؟ گروه اول می آید و زید در ضمنش اکرام می شود و شما نمی دانید که آیا امر مولا را اتیان کرده اید یا نه! چه کار باید بکنید؟! در اینجا چه اصلی جاری است؟! در اینجا اصلاً اصل جاری نمی شود! چرا؟! به واسطه اینکه شبهه شبهه مفهومی است یعنی مفهوم از آن گروهی که باید اکرام بشود برای شما نامشخص است که آیا در ضمن این باید باشد یا در ضمن آن باشد. در اینجا دیگر نمی توانیم بگوئیم که عدم حضور زید را استصحاب می کنیم. تا قبل از شب جمعه زید در این مجلس حضور نداشت الآن شب جمعه شده حضور پیدا کرده است و شک می کنیم که آیا با گروه دوم اکرام بشود یا با گروه اول اکرام بشود؟ با گروه اول اکرام شد، شما آیا می توانید استصحاب عدم حضور را در اینجا جاری بکنید؟! نمی توانید جاری بکنید؟ با اگر خود زید تنها بود و نمی دانستید آمده یا نیامده، این استصحاب جاری بود اما حالا اگر زید آمده ولی در کیفیت حضورش شک دارید این عدم حضور در اینجا چه فایده دارد؟! دیگر فایده ندارد. این دیگر در اینجا شبهه مفهومی است. یعنی زید در ضمن آن گروه بین یکی از این دو گروه آن موارد امر مولا بود. شما در اینجا نمی توانید بگوئید که این حالت سابقه دارد و حالت سابقه ندارد. چون مسئله اصلاً از بحث عدم حضور زید خارج می شود.

در اینجا هم قضیه همین است. عدم غسل قبل از این غسل همراه با من بود ولی حالا که من این غسل را انجام داده ام، این غسل از انتساب با من بیرون آمده و تعلق گرفته به این مائی که در خارج است. پس این ماء هم حالت سابقه ندارد. پس غسلی را که من کرده ام نمی دانم با آب کر بود یا غیر کر، اصل عدم غسل با کر در

اینجا جاری نمی شود. خلافاً للإجماع الأصولیین که این اصل را قبول کردند.

اللهم صل على محمد وآل محمد